

از آثار حکیم صمدانی و عارف
ربانی ملاجلال الدین علامه دوانی

شرح یک غزل خواجه حافظ

دیربست تابحکم وجوب اداء حق اخوت در شرع فتوت و دین مروت بر رقبه
قلم سنت ادای معنی این غزل از سخنان لسان الوقت و ترجمان الزمان حافظ شیرازی
که بحقیقت صدای نغمه راه شناسان مقامات طلب است بلکه راست نوای عشاق
برده شناس شعب طریق عشق، قضاء حق التماس برادران طریقت را دینی واجبست
و بسبب قلت ذات الید در بضاعت این ملتمس و نامساعدی روزگار فتنه بار قیامت شعار
در عقده تسویف و هماطلت افتاده تا در این فرصت که منشیان دیوان قضا صفحه منشور
این عزم را بطغرای امضاء موشح گردانیدند و این کلمات شکسته بسته مرقوم رقم
ارتجال گشت. امید که این نورسیدگان عالم غیب که از برای اظهار حقایق از
شهرستان قدس و نزهت بیدرقه خامه بسواد خطه خط آمده اند در دیده اولی الابصار
مکانی لایق از قبول خواهند یافت و چون بناء سخن در امثال این مقام مبتنی بر قواعدی
است از طبقات مدارک اوهام بلندتر و اداء آن حقایق بزبانست از اوضاع جعلی و
دلالت متعارفه عرفی متجاوز.

(بیت)

زبان عشق نداند ادیب نکته شناس
که این لغت نه با اوضاع تازی و عجمی است
ناچار افتاد تمهید مقدمه نمودن که از مطاوی آن اجمالا شطری از آن مقاصد
با بعضی از فنون آن دلالات هدایت سمات که متعارف شهرستان آشنایست
معلوم گردد تا طالب متبصر را مزید بصیرتی شده بر آن مقاصد عالیه کما ینبغی
اطلاع یابد.

مقدمه - غیرت عزت عشق اقتضای آن کند اسرار لطائف اشعارش در حمای
بطون قدس و زوایای کون مخفی بوده و جمال شاهد قدسی نقاش آلوده نظر

ناپاکان عالم آمیزش که با درگذشتگی فغرا از ادناس تعلقات اکوان متظهر نشده اند
نگردد .

شعر

يقول رجال الحى تطمع ان ترى
و كيف ترى لیلی بعین ترى بها
محاسن لیلی مت بداء المطامع
سواها و ما طهرتها بالمدامع

بیت

غسل در عشق زدم کاهل طریقت گویند
و از اینجاست که سنت سنیه الهی که معاهد بنیانش بر ارکان احکام نشان ولن
تعجد لسنة الله تبدیلا مؤسس است برین نهج انتظام که اهل حقایق بعضی بملا بس
صور رسمی از دیده صورت بنیان بی معنی مختمی باشند و خود را بواسطه اشتراك
باعامه درسایر رسوم در میان ایشان کم کنند و این طریقه اهل سلامتست .

بیت

رندم و صوفیم میخوانند خلق
و بعضی از مشاغل غوغای بیخبران بسوی بیغوله ظلمت آباد اعدام و تروک
گریخته نقد کونین را در قمارخانه تجرید و تفرید بیک داو در با زند و خود را بسبب
انخلاع از صور رسوم عادی از چشم مردم بیندازند و این شیوه شطاران کوی
ملا متست .

بیت

دل ز صومعه بگرفت و خرقة سالوس
و اگر چه در طریق فرق بین النشأتین واقعست ولی بحقیقت وجهه نشاه هر دو طایفه
اخفاء حقایق است که در توارد عشق کشف اسرار بر عاشق مستمند تاوانست و با آنکه
پی در پی ساقی ذوق در جام وقت ایشان را جرعه دیگر از شراب حقایق دهد و هر لحظه از توارد
اقداح راح تجلیات جلالی و جمالی ایشان را نشاء دیگر رسد مردم منادی عزت این
ندا دهد .

بیت

سقونی وقالو الاتفن ولوسقوا
جبال حنین ماسقیت لغنت

و اگر گاهی عاشق بیچاره را از غلبات نوایرا آتش دل دودی بسر رود و
مجمروار ازسوز درون نفسی زند درشیب دامن بدنایمی اورا مستور دارند و محبوس
گردانند که (اولیائی تحت قبائی لایعرفهم غیری) و اگر بحکم غلبه نشأه سکر از
اسرار محبت حرفی گوید اورا بر سردار ملامت کشند.

شهر

بالسران باحوایباح دماء هم و کذاد ماء العاشقین مباح

بیت

سر عشق آن بی سر و پائی که گردانید فاش

گو بناخن چهره از دست ملامت مبخراش

بیت

گفت آن یار کز و گشت سردار بلند جرمش این بود که اسرار هویدا می کرد

و از اینجاست که از طفلان راه طلب هر کرا دقیقه مناسبتی با این طایفه از

بد و فطرت کرامت شده باشد بحکم آن قرابت روحانی مستحق وراثت احوال آن

بزرگان تواند شد بمقتضای الحقیقنا بهم ذریتهم تهمت زده مشتت عوام کالانعام گردد

تا بوالهوسان رعنا مزاج که قبله قصد ایشان قبول عوام باشد بآن حله های هایل نما

از توجه بصورت حرم عشق منزجر گردند .

بیت

صوفی از ما سلامت بگذر کین می لعل دل و دین میبرد از دست بد انسان که می پرس

بیت

ز راه می کده یاران عنان بگردانید چرا که حافظ از این راه رفت و مفلس شد

با آنکه عشق شعبده باز رنگ آمیز همچنانکه از حیث عزت ذاتی اقتضاء اخفاء

اسرار میکند از حیث کمال معشوقی تقاضای ظهور و اظهار میکند هر لحظه در مجالی

عینی و عیانی بر دل و دیده عاشق حیران جلوه دیگر میکند و بکر شمه های لطف آمیز

و غمزه های شور انگیز سخن اوصاف جمال خود در زبان آن بی زبانان سطوت قهر

با آن بیدل مسکین آغاز و عتاب و بازخواست نهد اینجاست که فریاد از نهاد

عاشقان بر آید .

بیت

خود نمای درخ و خود و صفرخ خود گوید چون چنین است چرا بردل ماتاوانست
 و نه عجب که ذهن سریع الانتقال بوسیله مطایای این مقدمات که حادی
 قلم آنرا بجانب مقصود اولی سوق نموده و بسی مقاصد بلند که ره روان طریق فکر
 در بیابان حیرت متردد مانده و بساحت حقیقت آن نرسیده اند تواند رسید.

چه بمقتضای حکم الاصول یسری فی الفروع حکم این دو حیثیت در تمام
 مراتب تنزلات عشق ساریست و خصوصیت حیثیت ثانیه محتد حکم حتمی و امر
 تکوینی و هر يك از این دو وجه اسمی را در موطن خود حکم پادشاهیست لیکن
 از آنجا که کمال استیلاهی احکام معشوقیست حکم این حیثیت بر احکام حیثیت اولی
 غالب می آید و عزت مرتبه عشق مغلوب اقتضاء ظهور رتبه معشوقی میگردد چنانچه
 فحوای کنت کنتراً مخفیاً فاجیت ان اعرف بامودی (یحیهم) دو شاهد عدلند بر تحقیق
 این قضیه لاجرم هم در موطن ظهوری و اظهاری در مظاهر عینی از جانب معشوق و هم
 در مشعر شعوری و اشعاری در مجالی اعتقادی از جانب عاشق اسرار عشق در جلوه آید.

بیت

ترا صبا و مرا آب دیده شد غماز و گرنه عاشق و معشوق راز دارانند
 و از اینجا تفرقه میان ارادت و رضا با بعضی استشمام توان نمود. الا-
 فتعرضوا لها.

بیت

تلقین و درس اهل نظریك اشارتست گفتم کنایتی و مکرر نمی کنم
 تنبیه - محصل اشارتی که در طی مقدمه ممد شد آنست که حضرت جمعیت
 پناه عشق از آنجا که مقتضای نفاق اطراف و مستعدی جامعیت اضداد است هم بکتمان
 اسرار امر میفرماید و هم بکشف استار اشارت می نماید.
 مصرع - ابروش میگوید که لا - چشمانش میگوید نعم

بیت

بصد جان ارزد آن رغبت که جانان نخواهم گوید و خواهد بصد جان

و این دو منبج کلی در تمام مراتب تنزلات با او همراه است و چون عزت و الفت عشق را ذاتیست حکمت بالغه اقتضای آن کند که بتدریج در هر مرتبه از مراتب تنزلات جمال کمال معشوق بقدر حوصله وقت ظاهر گردد (الامور مرهونة باوقاتها) تا نوبت بنقطه تمامی که غایه الغایات است رسد اعنی کمال شعور و با اتصال قوسین ظهور و شعور سیر دوری عشق تمام سرانجام گردد و این مرتبه خاتم عریست علیه الصلوة والسلام که نشان بر نبوت بدایت و نهایت قوس ظهوری بود و ترتیب ولایت بدایت و نهایت قوس شعوری مصرع (درس دور اول آمد عین آخر)

و از اینجاست که در مابین صور اوضاع شرعی نوع و رسان حور اشعار حقائق معانی را بروجی جلوه داده که صاحب نظران دیده باز از غایت رقت و لطافت آن دقائق جمال شاهد مقصود را اختیال تواند نمود.

بیت

چو آفتاب نماید میان آب زلال درون پیرهن از عین نازکی بدنش
لیکن بروفق اقتضاء وقت و سلوک طریق تدریج کشف آن حجب رقیقه
موقوف ظهور مظهر موعود اعنی خاتم الولاية علی ابائه الکرام علیه الصلوة والسلام
ماند تا آن زمان که بمیامین انوار ظهورش آفاق عوالم آفاق و انفس را که ظلمت
ظلم دو بینی (ان الشرك لظلم عظیم) فرو گزفته باشد از لمعات انوار عدالت توحید
که شهد الله انه لاله الا هو و الملائکه و اولی العلم قائما با القسط برگرداند کما قال
صلعم یملاء الدنيا عدلا و قسطا کما ملئت جوراً و ظلماً و زمین قابلیت طالبان کنوز کمالات
کاهنه که در تخوم فطرت ایشان محزون و مکنون است از کتم قوت و مکنون بصحرای
فعل و عیان اندازد و قیل الارض اخرجی خبایک و آفتاب اسرار حقیقت از مغرب
صورت شریعت رو برزند و روح الله از برای احیای اموات جهل و وقع دجالان صورت
پرست از فلک چهارم که منبع فیض حیات است فرود آید آنگاه زبان وقت بفتوای
این چند بیت مترنم گردد که

نظم

شد آنکه اهل نظر بر کناره می رفتند هزار گونه سخن در دهان و لب خاموش
بصوت چنگ بگوئیم بس حکایتها که از نهفتن آن دیک سینه میزد جوش

شراب خانگی از ترس محتسب خوردن بروی یار بنوشیم و بانك نوشانوش

للمؤلف

ابوح بمن اهوی فما لذة الهوی وحق الهوی فی کتمه و اختفائه

وچندانکه زمان ظهور آن حضرت متقارب گردد تباشیر انوار حقیقت روز بروز ظهور و بروز بیشتر یابد و بینة صدق این دعوی برصحیفه احوال زمان مثبت است اگر کسی بدیده استبصار تحقق نماید که لطف قرایح و قرب استعداد اکثر ابناء زمان نسبت با ابناء ایشان مترقی است و هم را با هم همین نسبت باز از میانین قرب زمان حضرت وراثت پناه صاحب الزمان بحکم (ولارض من کاس الکرام نصیب) اسرار معارف اهر زمان سر بر میزند و از صوت اصلی حقیقت بحسب اختلاف اصوات قابلیت از هر طرفی صدائی میرسد .

بیت

سر خدا که عارف سالک بکس نگفت در حیرتم که باده فروش از کجا شنید

لیکن چون کمال اشعار از خصائص نشأه خاتمیست و یافتگان بیابان فنا در بیابان حقایق انتهای طریقت تشبیهاتی شعری نموده از آن مقاصد عالیه تعبیر بمتداولات رندان خلیع العذر نمایند

بیت

بر چهره مخدره معرفت شرف نیلی کشید عاقبت از درج شاعری

تابعدی که بصورت بنیان بی معنی آن اشارات عالیه بر همان امور خسیسه فرود آوردند تا بقدر الوسع ملاحظه جانبی الکشف والکتم کرده باشند و ببرزخ جامعیت اوساط از عوائل اطراف التجا برده .

نظم

فاو همت صحبئی شرب شرابهم به سرسری فی انتشائی بنظر تی
ففی حین شکرى حان شکرى لفتیة بهم تم لی کتم الهوی مع شهر تی

تعبیر بدیر مغان کنند نظر بآنکه سالک دربدو حال که متوجه تکمیل نفس است خود را وحق را هر دو نصب العین دارد از این روی که میخواهد خود را بحق رساند و از این جهت مناسبت با مجوس دارد که قائلند بنور و ظلمت زیرا که ظلمت

خود و نور حق هر دو ملاحظه اوست و بهمین اعتبار طالب را گبر خوانند چنانچه در اشعار مولانا جلال الدین محمد رومی قدس سره باشد و بمثل این اعتبار گاه او را ترسا خوانند چه بحقیقت خود را و حق را و طلب و توجه خود را هر سه اثبات میکند چنانچه نصاری قائلند بتثلیت و مقام عشق را میکند نامند نظر بآنکه در آن مرتبه حکم تقیید بخود و غیر از نشأ عارف مرتفع گردد و سالک را در آن مرتبه غلبه و استعلا بر تمام مراتب حاصل آید.

بیت

بر در میکند زندان قلندر باشند که ستانند و دهند افسر شاهنشاهی
خشت زیر سر و بر تارک هفت اختر پای دست قدرت نگر و منصب صاحب جاهی
و حقیقت را بمی تشبیه کنند نظر بلطف و سریان و تلون او بالوان اقداح اکوان

بیت

همه جامست و نیست گوئی می یا مدامست و نیست گوئی جام
و از این حیث عالم را جام خوانند و گاه حقیقت را باعتبار تجلی شعوری خاصه
مینامند بنا بر آنکه نزد سلطان حقیقت احکام نقیذات وهمی و عقلی از دارالملک
وجود عاشق بکلی مرتفع گردد.

بیت

زیاده هیچت اگر نیست این نه بس که ترا دمی ز و سوسه عقل بی خبر دارد؟
و باین اعتبار دل را جام گویند چه محل ورود این تجلی است هم چنانکه
قابل تجلی اولی اعیان عالمست و گاه صورت مثالی یا تعینی معنوی را که حقیقت
در تجلی شعوری بآن ملتبس باشد و اشعار شیخ فخرالدین عراقی قدس سره بر اعتبار
اول جاریست و زیان نظم صاحب این غزل باعتبار دوم گویاست چنانچه در مطای
شرح کلماتش بتفصیل خواهد پیوست.

و بالجمله در هر مقامی بدقیقه مناسبتی اطلاق اسمی بر مقصود نمایند و متیقظ
صاحب توفیق را این اشارت در این باب کافی است ع
در خانه اگر کس است يك حرف بس است.

• اکنون نوبت آنستکه بیاری توفیق شروع درانجاز موعود رود ومن الله الاعانة والتوفيق انه بتحقيق المطالب حقیق

بیت اول

درهمه دیرمغان نیست چو من شیدائی خرقه جایی گرو باده و دفتر جایی
اشاره بصورت وصف الحال خود و بیان راه و رموز راهروان طریقت مینماید
که از جمیع علایق و رسوم متعبد میباید شد و آنرا مطمح نظر اعتبار نمیباید داشت
و اگر چه مجاری عادات از جنس فضایل و کمالات محسوب افتد ع . بهرج از دوست
وامانی چه زشت آن نقش و چه زیبا

و مراد بدیر مغان چنانچه بیان رفت مقام طلب است و اثبات شیدائی خود را
نظر بآنستکه طالب را حقیقت مطلوب معلوم نیست پس هایم وار در بیابان طلب
افتاده تا بعد از وصول معلوم گردد که حقیقه چه میچسته و دیگر آنکه در مبادی
طلب که نفخات جذبات الهی وزیدن گیرد سالک در خود انزعاجی یابد و نداند که از
کجاست و از این جهت غالب بر احوال او در این مرتبه تحیر و وله باشد چنانچه متبصر
تیزبین از ملاحظه کیفیت بدو وحی که تقله آثار حضرت رسالت پناه خاتم الانبیاء
علیه و علی سایر النین الصلوة والسلام روایت کرده اند این معنی منکشف گردد و
خرقه کنایه از رسوم زهد است که حجاب بسیاری از صورت پرستان شده آنرا
وسیله استجلاب اغراض فاسده خود میدارند .

(بیت)

ابدل بیا که ما به پناه خدا رویم ز آنچ آستین کوتاه و دست دراز کرد
و دفتر اشاره بمرتبه ملائی است که سد راه بسی تیرگان میشود و باندک مایه
ظنونی چند فاسد کاسد در بازار وقاحت دکان خود فروشی نهند و خود را در صورت
بزرگان بمردم نمایند هیهات هیهات ما کل بیضاء شحمة و لاسوداء لحمه

بیت

گیرم که مار چو به کند تن بشکل مار کوزه ر بهر دشمن و کومهره بهر دوست
پس مؤدای این بیت این باشد که : درهمه مراتب طلب همچو من سرگردانی

آشفته‌حالی نیست که بکلی روی دل از همه جهت سوی مطلوب آورده و در هر قدمی از علاقه آن علائق گذشته زهد و علم که مایه مباهات مردم می‌باشد هر يك را در مرتبه از مراتب سلوک مرهون باده معرفت گذاشته یعنی چنانچه شیوه بیخبرانست دیده بیدار و عجب بر آن گماشته .

بیت دوم

دل که آینه شاهی است غباری دارد از خدا می‌طلبم صحبت روشن رانی
 نفس ناطقه را محققان قلب می‌خوانند و بالاتر از او جوهری قدسی اثبات می‌کنند و آنرا روح می‌خوانند و قوی که از نفس ناطقه بر بدن فایض می‌گردد آنرا نفس مینامند چنانچه قلب بر رخ باشد میان روح و نفس از جهت تقلب بین الطرفين او را قلب می‌گویند چنانچه از فحوای کلام هدایت نمای غوایت زدای خاتم عربی علیه و علی آله افضل الصلوات المصلین معلوم میشود حیث قال صلی الله علیه و آله - القلب بین اصبعین من اصابع الرحمن یقلبها کیف یشاء

و از این جهت است که گاه ریاض قدس را جولانگاه همت سازد و بر فراز ذروه علیین بر مقدسان ملاء اعلیٰ سرمباهات برافرازد و گاه بخضراء دمن مستلذات طبیعی سرفروذ آورده بابهایم و سباع مشارکت نماید و خود را از اسفل السافلین فروتر اندازد .

بیت نانی

گاه بارنگ و گاه بیرنگم این چنین زد حکیم نیرنگم
 و پوشیده نیست که نفس ناطقه در ذات خود از آرایش جسمانی و آمیزش هیولانی مبراست و صقالت جوهر و کمال استعداد مستدعی آنستکه تمامت حقایق الهی و کیانی چنانچه هست نماید لیکن از رهگذر خاک نشینان قوای جسمانی غبار آلوده کدورات اوهام و ظنون می‌گردد و جمال شاه حقیقت نمی‌نماید پس وظیفه سالک آنستکه خود را در قدم مردی اندازد که بمصقل ریاضات و مجاهدات و آداب شعایر شرعی و نوامیس الهی دل او را که آینه چهره نمای شاه حقیقت است از الوان کدورات

بدنی پاك گرداند تا جمال مقصود رخ نماید چنانچه مضمون بیت بآن گویاست و وجه ارتباط با بیت سابق همانا از طی این بیانات مبین گشت این وجهی است ظاهر که در بادی الرای پیش نظر متبصر دیده باز میآید و اگر ناظر در آن از حکمة رسمی با او بزبانی که مناسب مذاق اوست قصه کمال مرتبه نالته از عقل نظر بازی نماید که آنرا مستفاد خوانند و نزد ایشان کمال مطلق است اعنی اتصال بمباید عالیه و مشاهده صور علمی در ایشان اداء نماید چنانچه بر ممارسات این صناعت پوشیده نخواهد بود.

و اگر از اهل ذوق و افی و شرب صافی باشد و از مراحل اوهام و خیالات گذشته يك لحظه در ذی طوی مطاوی این مقام توقف نماید و نعلین تقلیدات نقلی و تسویلات عقلی که پای قابلیت بسی طالبان را آبله زده شکوک و اوهام کرده از سلوک طریق تحقیق باز میدارد خلع نماید. همانا که شجره طیبه این نظم نفیس از انوار حقایق علیه فایز گردد چه پوشیده نیست که جمال وحدت را از نظر ادراك انسان واقع میشود از آن قبیل که قلب انسانی صورت فیض اقدس و ظل قابلیت اولی واقع است بنهایت قابلیت متصف است و کمال قابلیت تقاضای آن کند که با هر مرتبه از مراتب ممتاز باشد و برنك احکام و آثار آن منسب گردد لاجرم این معنی مقتضی آن شد که نفس ناطقه است از اعالی سماء صرافت وحدت ذاتی خود بآدانی ارض تکثیر و تعداد و قوای جسمانی و مشاعر ظاهره و باطنه حیوانی تنزل نماید و برنك هر يك از آن بر آید بنابراین در هر موطنی از موطن بحکمی از احکام متصف گردد و از هر روزنی از آن روازن نوری دیگر از انوار جمال معشوق مشاهده نماید و از اینجا بتمویه کثرت اوصاف از تحقق بوحدات ذاتی بازماند.

شعر

واظنها نسیت عهداً بالحمی و منازلها بفراقها لم تفجع

بقیه دارد